

# **The connection between the kingdom of Zab e Tahmaseb and the myth of Arash the archer**

**Ebrahim Vasheghani Farahani\***

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor (PNU) University, Tehran, Iran

## **Abstract**

In several Middle Iranian texts, we read that Zab pierced Afrasiab and restored water and borders. that the same shooting of Afrasiab and his burning (not shooting to one side of the ground) in some new Persian texts to Arash Attributed. Is it possible that the story of Arash and the story of the kingdom of Zab are two expressions of one myth that is sometimes attributed to Arash and sometimes to Zab by transferring the attribution in the longitudinal series of causes and effects? Shahnameh Researchers have thought of several reasons to justify the absence of Arash's story in Ferdowsi Shahnameh, which can be divided into two groups: Arash's story was not in Ferdowsi's basic text and Arash's story was in Ferdowsi's text and he deleted it in Shahnameh composition. What it has discussed in this article is the question and suggestion of whether it is possible that the story of Arash The archer with the face turned, in the lower layer and the form of another narration in the Shahnameh and quoted? ?In other words, in studying a myth, instead of searching for the name of the hero, one should follow his works, and as is common in mythological critique and narrative, by examining the narration regardless of the person, the plot of Arash myth in a part of Shahnameh should be Arash and it should be searched. With this change of view, it can be suggested that by changing the attribution of selfishness from hero to king in the longitudinal series of causes and effects, the theme of Arash The archer myth, which is a combination of three works of hydroponics, demarcation and lighting, has been transferred from Arash to Zab. In other words, the reign of Zab Tahmaseb and the story of Arash are both narrations of an older Indo-European myth according to which the god of light, rains, and crosses borders. This longitudinal transfer of attribution and "patrol of myth" between Arash and Zab has occurred more clearly in several Middle Persian and New Persian sources and has a similar background.

**Keywords:** Arash the archer, Zab (Zaw), Shahnameh, lighting, hydrothermal, demarcation.

---

\*Corresponding Author: vasheghani1353@gmail.com

## پیوند پادشاهی زاب طهماسب و اسطوره آرش کمانگیر

ابراهیم واشقانی فراهانی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران\*

### چکیده

در شماری از متون ایرانی میانه می‌خوانیم که زاب، افرسیاب را «سپوخت» و آب و مرز را بازآورد و همین تیر انداختن به افراسیاب و سپوختن او (نه تیر انداختن به سمتی از زمین) در برخی متون ایرانی نو به آرش منسوب می‌شود. آیا این احتمال وجود دارد که داستان آرش و داستان پادشاهی زاب، دو اجرا از یک اسطوره باشند که با انتقال انتساب در سلسله طولی علل و اسباب، گاه به آرش و گاه به زاب منسوب شده‌باشد؟ شاهنامه‌پژوهان دلایلی چند برای توجیه غیاب داستان آرش در شاهنامه فردوسی اندیشیده‌اند که در دو گروه قابل دسته‌بندی است: داستان آرش در متن اساس فردوسی نبوده‌است و دیگر، داستان آرش در متن اساس فردوسی بوده‌است و او در سرایش شاهنامه حذف کرده‌است. آنچه در این مقاله بحث می‌شود این پرسش و پیشنهاد است که آیا ممکن است داستان آرش کمانگیر با چهره گرداندن و مطابق فرایند «گشت اسطوره»، در لایه زیرین و در قالب روایتی دیگر در شاهنامه حضور یافته و نقل شده‌باشد؟ پاسخ بدین پرسش، موقوف به این است که نشان دهیم اسطوره زاب و اسطوره آرش، بیانگر یک مضمون هستند و دیگر آنکه تبدیل و تبادل میان زاب و آرش در دیگر متون هم دارای نمونه باشد. به تعبیر دیگر چنان که در نقد اسطوره‌شناختی و نیز در روایت‌شناسی مرسوم است، به جای جست‌وجوی نام آرش، پی‌رنگ اسطوره وی در بخشی از شاهنامه که می‌باید جایگاه زمانی حضورش باشد، کاویده شود. با این تغییر نگاه می‌توان این نظریه را مطرح ساخت که با تغییر انتساب خویش کاری از قهرمان به پادشاه در سلسله طولی علل و اسباب، پی‌رنگ اسطوره آرش کمانگیر که تلفیقی از سه خویش کاری آب‌فزایی، مرزنامه‌ی و روشنایی است، از آرش به زاب منتقل شده‌است. به تعبیر دیگر، پادشاهی زاب طهماسب و داستان آرش، هر دو، روایت یک اسطوره کهن‌تر هندواروپایی اند که به موجب آن، ایزد روشنایی، باران می‌بارد و مرز می‌باید. این انتقال و «گشت اسطوره» میان آرش و زاب، به صورت آشکار در شماری از منابع فارسی میانه و فارسی نو رخ داده‌است و دارای پیشینه و مشابه است.

واژگان کلیدی: آرش کمانگیر، زاب (زو)، شاهنامه، روشنایی، آب‌فزایی، مرزنامه‌ی.

---

\* نویسنده مسئول: vasheghani1353@gmail.com

## مقدمه

نخستین اشاره به نام و زندگانی آرش در متون ایرانی، چنین است: «تشر ستاره رایومند فره مند را می ستاییم که تند به سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پَران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیروخشوت به سوی کوه خوانونت انداخت» (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریش، کرده‌۴، بند۶). این اشاره، کمی پس‌تر چنین تکرار می‌شود: «تشر ستاره رایومند فره مند را می ستاییم که شتابان بدان سو گراید چست بدان سو پرواز کند تند به سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پَران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیروخشوت به سوی کوه خوانونت انداخت» (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریش، کرده‌۹، بند۳۷). خلاصه‌وار بودن روایت آرش در یشت‌ها، گواه شهرت او و بی‌نیازی مخاطبان از شرح و بسط داستان او در روزگار سرایش یشت‌ها (تفضلی، ۱۳۷۶: ۴۷) و گواه شکل‌گیری این داستان در روزگاری پیش‌تر از عصر اوستایی است. تشبیه کردن تشر به او نیز چنان‌که در این مقاله بررسی خواهد شد، نتیجه خاستگاه یکسان اسطوره تشر و اسطوره آرش در عصر پیشاآریایی و هندواروپایی باستان است و این دو، به گروه ایزدان روشنایی آریایی تعلق دارند که آب و مرز را ضمانت می‌کنند. به تعبیر دیگر، داستان آرش، صورتی از یک کهن‌روایت اساطیری درباره ایزد روشنایی است که پس از جدایی اقوام هندواروپایی و سپس هندوایرانی از هم، به صورت‌های گوناگون و با نام‌های بسیار، بسط یافته و اجرا شده، اما پی‌رنگ همه آن‌ها چنان‌که شرح داده خواهد شد، یکی است و آن، ایزد روشنایی آب‌فزای مرزنامست. این فرایند انشعاب از اصل واحد دیرینه را مهرداد بهار برای زوج ویشنو- آرش نیز قائل است (بهار، ۱۳۷۳: ۲۰۶) و در این مقاله، به خاستگاه واحد اسطوره آرش با اسطوره‌های میثره، تشر، آذر، شیوا و ایزدمردمانی چون تیر<sup>۱</sup>، ثور<sup>۲</sup>، جم و فریدون اشاره می‌شود. آرش، ایزدی ستوده و مشهور در میان بیش‌تر تبارهای آریایی چون هندیان، هندوسکایان، پارسیان و پارتیان بوده‌است و نام و نقش و داستان او به صورت‌های متنوع در دعاها، سکه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها تکرار می‌شده و شاهان و پهلوانان - و احتمالاً عامه مردم - نام آرش را بسیار بر خود می‌نهادند و با انتساب تبار خویش به او، تبرک و تیمن می‌جستند. این شهرت و محبوبیت، چنان بوده که حتی گاه در یک خانه، بیش از یک

<sup>۱</sup> . Tyr

<sup>۲</sup> . Thor

فرزند را آرش می‌خواندند، چنان‌که کیقباد، دو پسر خویش را کی آرش (کوی آرشن) و کی بیارش (کوی بی‌آرشن) نام نهاده بود (یشت‌ها، ۱۳۷۷: زامیادیش، کرده‌۱۰، بند ۷۱). نام آرش و داستان او در متون دوره اسلامی نیز رواج بسیار داشته‌است، با این حال داستان او در مهم‌ترین مجموعه اساطیری و حماسی این دوره یعنی شاهنامه فردوسی دیده‌نمی‌شود و تنها نام او و اشاراتی به داستان او در بیرون از موضع زمانی زندگانی آرش آمده‌است.

### بیان مسئله

در مقاله حاضر پس از معرفی مقدماتی و اجمالی این سه دسته دیدگاه، این امکان بحث می‌شود که اسطوره آرش با پیکره گردانی، در قالب روایتی دیگر اما با حفظ پی‌رنگ خود، در شاهنامه حضور یافته‌باشد. اگر هم‌سو با آرای اسطوره‌شناسانی چون هینلز (۱۳۷۳: ۱۱۹) و مطابق ریشه‌شناسی و تعریف واژه اسطوره (اسطوره، «روایتی» است از...) (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴)، تأکیدمان به جای شخص بر ساختار روایت باشد، می‌توانیم به جای تمرکز بر بودن و نبودن «نام» آرش در جایی از متن شاهنامه که انتظارش می‌رود، «روایتی» را بجویم که پی‌رنگش با داستان آرش یکی باشد. این پی‌رنگ که عبارت است از سرگذشت ایزد روشنایی مرزنامی آب‌فزای هندوایرانی، در برخی از روایت‌ها به پادشاه آرش، یعنی زاب منسوب شده‌است. چنین پدیده‌ای از سنخ تغییر انتساب در سلسله طولی اسباب و علل است که موجب می‌شود خویش‌کاری‌ای واحد، گاه به پهلوان، گاه به فرمان‌روا و گاه به ایزد منسوب شود و همه این انتساب‌ها به سبب جای‌گیری در طول هم، درست باشد. مطابق فرآیندی که خالقی مطلق از آن با عنوان «گشت» اسطوره‌ها یاد می‌کند (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۷۸)، اسطوره آرش با حفظ پی‌رنگ، پیکره گردانده‌است. همچنین مضمون داستان آرش، یک اسطوره بسیار دیرینه هندواروپایی است که سرگذشت ایزدی سه‌گنش را روایت می‌کند. این ایزد کهنسال، ایزد روشنایی است و آب می‌فزاید و و مرز می‌پاید. سرگذشت این کهن‌ایزد در میان تبارهای هندواروپایی در حال گشتن بوده و مخصوصاً در میان هندوایرانیان، شهرت و محبوبیتی خیره‌کننده یافته و به صورت‌های متنوع نقل شده‌است. این اسطوره در شاهنامه نیز بارها به صورت‌های متفاوت اجرا شده‌است و یکی از این اجراها، داستان پادشاهی زاب طهماسب است. از آنجا که آرش و زاب، هم‌روزگار بوده‌اند، اسطوره ایزد روشنایی آب‌فزای مرزناما، در شماری از متون از پهلوان به پادشاه منتقل

شده است. این انتقال و تبادل میان آرش و زاب، دست کم از دوره ایرانی میانه آغاز شده و دارای نمونه بوده است و در دوره ایرانی نو و در متون هم‌روزگار با فردوسی نیز روایتی آشنا بوده است.

### پیشینه پژوهش

آرش کمان‌گیر در دو قرن اخیر، موضوع پژوهش‌های بسیار بوده است. برخی از پژوهش‌ها درباره آرش، اعم از آن که مستقل باشند یا جزئی از پژوهشی دیگر، عبارت‌اند از:

- مقاله «بهترین تیرانداز آریایی در اوستا و طبری»، اثر نولدکه (۱۸۸۱). در این مقاله بیان می‌شود که پیشینه داستان آرش، کهن‌تر از عصر ایرانی است و او شخصیتی هندوایرانی است که در ریگ‌ودا/ با عنوان آریکشا حضور دارد.

- مقاله «آرش کمان‌گیر و ویشنو»، اثر ضیاء‌الدینی دشتخاکی و پورخالقی چترودی (۱۳۹۳) که با مقایسه و تطبیق ویشنو و آرش، هویت و پیشینه داستان آرش را آریایی (هندوایرانی) و با ریشه‌های احتمالاً پیشاآریایی بازمی‌نماید.

- مقاله «آرش شواتیر که بود؟»، اثر دریایی (۱۳۹۲) که حاوی نکته‌هایی مفید از قبیل نحوه نگاه ایرانیان روزگار ساسانی به داستان آرش و اشاراتی به ماهیت هندوایرانی این داستان است.

- مقاله «غیبت آرش کمان‌گیر در شاهنامه»، اثر جبری و کهریزی (۱۳۹۱) که سبب غیبت داستان آرش را در شاهنامه، خصومت‌های نظام حاکمه ساسانی با آرش در سه سطح شاهان و خواص و موبدان می‌داند.

- مقاله «چرا داستان آرش کمان‌گیر در شاهنامه نیست؟»، اثر خطیبی (۱۳۹۶) که سبب نبودن داستان آرش را در شاهنامه، افزوده شدن روایت‌های سکایی خاندان رستم به تنه حماسه ملی ایرانیان و فشار این روایت‌ها بر روایت آرش کمان‌گیر می‌داند.

بحث

۱- مروری بر دلایل ذکر شده برای غیبت داستان آرش در شاهنامه فردوسی  
شماری از شاهنامه پژوهان به جست‌وجوی عللی برای توضیح غیبت داستان آرش در شاهنامه پرداخته‌اند و گمانه‌هایی بیان کرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: الف- تعصب فردوسی بر رستم؛ ب- حذف شدن داستان آرش به سبب افزوده شدن روایت‌های سکایی خاندان رستم و ج- نظریه توطئه.

### ۱-۱- تعمّد فردوسی در حذف داستان آرش به نفع رستم

بهار بر آن است که «فردوسی داستان آرش را حذف کرده تا رقیبی که نتوان او را به دست رستم کشت، برای رستم وجود نداشته باشد» (بهار، ۱۳۷۶: ۸۹). اگر آرش، پهلوانی بوده باشد، زندگانی و مرگش، پیش از آغاز روزگار پهلوانی رستم در شاهنامه بوده است و این دو نمی‌توانستند مصادمه‌ای با هم داشته باشند. همچنین این نظریه با بحث‌های مربوط به میزان مداخله فردوسی در روایت‌هایی که می‌سروده، در اصطکاک است. در مجموع، این نظریه را می‌توان روایتی از عشق و علاقه استاد صاحب‌نام اسطوره‌شناسی به رستم، قلمداد کرد.

### ۱-۲- حذف شدن داستان آرش از متن اساس فردوسی در پی افزوده شدن روایت‌های سکایی به تنه حماسه ملی ایرانیان

این نظریه که در مقاله «چرا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیست؟» (خطیبی، ۱۳۹۶) تبیین شده، مشابه آنچه در مقاله حاضر رخ می‌دهد، به جای تکیه بر شخص، بر روایت تمرکز کرده است. بر اساس آنچه خطیبی بیان می‌دارد، با تزریق شدن روایت‌های سکایی رستم و خاندانش به بدنه حماسه ملی ایرانیان، اندک اندک جای بر روایت آرش تنگ شده است و در نهایت، داستان آرش از حماسه ملی ایرانیان، حذف گردیده است.

### ۱-۳- نظریه توطئه

برخی بر آن اند که علت نبودن داستان آرش در شاهنامه فردوسی، نبودن آن در *خدا/ینامه* است و سبب نبودنش در *خدا/ینامه*، دشمنی ساسانیان با اشکانیان و سیاست‌های اشکانی‌زدایی دولت ساسانی بوده است، به‌ویژه که شورش بهرام چوبینه بر پادشاهی ساسانی، این خصومت را

افزود. همچنین آرش، مقدس‌مردی پارتی بوده، پس موبدان زرتشتی ساسانی نمی‌توانستند نام و یاد او را برتابند. همچنین داستان او متعلق به توده‌ها و طبقات فرودست بوده و این گونه داستان‌ها، ذاتاً در تقابل با خواست‌های طبقه حاکم و منافع خواص است، پس باز هم داستان او را حذف کرده‌اند (جبری و کهریزی، ۱۳۹۱).

گذشته از خلل‌های نظری و روشی بحث‌های مبتنی بر نظریه توطئه، حقایق ثبت‌شده تاریخی نیز با این نظریه همراه نیست. تبدیل و تغییر در نظام حاکم می‌تواند موجب تقابل‌های خشونت‌آمیز در مقطع زمانی گذار شود، اما سیاست‌های عمومی و عامدانه اشکانی‌زدایی، آن هم در سرتاسر دوره ساسانیان، چیزی دیگر است و دلایل بسیار و با جزئیات مشخص می‌خواهد. ساسانیان، آگاهانه و به گستردگی، نظریه انتساب خویش به اشکانیان را ترویج می‌کردند (کارنامه اردشیر بابکان: ۵۸؛ فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۱۹۶-۲۰۰) و آن را مایه مشروعیت خویش می‌انگاشتند. نظریه ایران‌شهر که ساسانیان خود، آن را ترویج می‌کردند (دریایی، ۱۳۸۲)، مبتنی بر وحدت پادشاهی ایرانیان از آغاز تا انجام است و با این نظریه، ساسانیان بر وحدت ناگسستنی خویش با اشکانیان (و نیز کیان و پیشدادیان) تأکید می‌کردند. اشراف دربار ساسانی چه پیش از شورش بهرام چوبینه و چه پس از آن، تبار خویش را به اشکانیان منسوب می‌داشتند (یارشاطر، 1368: ۹۹؛ لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۸). در رأس هرم حکومت ساسانی پس از دودمان پادشاهی، هفت خاندان حکومتگر بودند که سه خاندان قارن، سورن و اسپندیاز، قطعاً اشکانی‌تبار و سه تای دیگر هم احتمالاً اشکانی‌تبار بودند (کریستن‌سن، ۱۳۶۷: ۱۲۴). برترین سپاهبدان ایران از خاندان‌های اشکانی منصوب می‌شدند و تکرار دو نام سورن و مهران در میان سپهبدان ساسانی، گواه آن است که شغل سپهبدی ساسانیان به طور ضمانت‌شده و انحصاری به اشکانیان سپرده‌شده بود (همان: ۱۲۹). در تاریخ اساطیری و حماسی نیز بسیاری از نامداران مانند قارن، گودرز، گیو، گرگین و میلاد، ریشه در شخصیت‌های اشکانی داشتند و نام و یادشان از حد/ینامه زدوده نشد. حتی تمرکز بر شورش بهرام چوبینه (دریایی، ۱۳۹۲؛ جبری و کهریزی، ۱۳۹۱) نیز دلیل کافی برای حذف یا کمرنگ شدن داستان آرش در شاهنامه نیست، زیرا شورش بهرام چوبینه، رخدادی دارای مشابهات بوده است و جالب آن است که چون ساختار حکومت ساسانیان، درهم‌تنیده با عناصر اشکانی بود، شورش سپهبدان اشکانی نیز به همت سپهبدان

اشکانی فرونشاند می‌شد، چنان که پیش از بهرام چوبینه نیز زرمهر سوخرا از خاندان قارن، به روزگار قباد سرگرانی‌ها و سرکشی‌ها می‌کرد و قباد، شاپور رازی از خاندان مهران را فراخواند که با سپاهش بیاید و سوخرا را فروگیرد (طبری، ۱۳۶۲: ۶۳۲-۶۳۹). نکته جالب‌تر درباره استناد به شورش بهرام چوبینه آن است که مناظره این سردار با خسرو دوم ساسانی که از حسن اتفاق در شاهنامه فردوسی هم ثبت است و حذف هم نشده و استدلال بهرام چوبینه بر اینکه وی از نسل آرش و گرگین است، نه تنها به نفع بهرام تمام نشد، بلکه به عکس، به نفع مشروعیت خسرو تمام شد (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۸-۳۴) و برای ساسانیان بسیار بهتر بود که داستان آرش را با فرض اشکانی بودنش با شدت بیش‌تر ترویج می‌کردند تا همگان از آن آگاه باشند و ساختار این مناظره موفق سودمند، از هم نپاشد.

نظریه خصومت طبقه خواص ساسانی و موبدان زرتشتی با آرش نیز خلل بسیار دارد و نخستین خلل، آن است که موبدان زرتشتی، نام و یاد آرش را در متن مهم‌تر از *خدا/ینامه*، یعنی *اوستا* حذف نکرده‌اند و او را هم‌ارز یکی از ایزدان یاد کرده‌اند. خواص ساسانی نیز نام انبوهی از پهلوانان بدون تبار پادشاهی را مانند کاوه، قارن، قباد و دیگران نزدوده‌اند. نیز آشکار است که همه شاهان و پهلوانان و دیگر ناموران پیش از ظهور زرتشت پیامبر، نازرتشتی بودند، اما نام و یادشان در متون ساسانی با ستایش همراه شده‌است. نیز با پژوهش‌هایی که در دو قرن اخیر در هویت و ماهیت آرش شده‌است (مانند: Noldeke, 1881؛ ضیاءالدینی دشتخاکی و پورخالقی چترودی، ۱۳۹۳؛ ...)، امروزه آشکار شده‌است که یادکرد آرش در متون هندی باستان نیز آمده‌است و او مقدس‌مردی پارتی نبوده، بلکه ایزدی ستوده میان بسیاری از تیره‌های آریایی از پارتیان گرفته تا پارسیان، هندیان و هندوسکایان بوده و تخصیص به پارتیان نداشته‌است.

## ۲- داستان آرش؛ روایتی از اسطوره ایزد روشنایی آب‌فزای مرزوما

داستان آرش چنان که در ادامه تبیین می‌شود، یکی از روایت‌های اسطوره ایزد روشنایی پرتاب‌گر است که آب می‌فزاید و مرز می‌نماید. این اسطوره در میان تبارهای هندواروپایی به‌ویژه تبارهای هندوایرانی، شهرت و محبوبیت بسیار داشته و با نام‌های بسیار و در روایت‌های متنوع و با جزئیات تصویری متفاوت و نو به نو، نقل می‌شده‌است. سبب چنین شهرت و



محبوبیتی را باید این دانست که هندواروپاییان در نقل این اسطوره، سرگذشت مهم‌ترین ایزد خویش یعنی روشنایی را بازمی‌گفتند.

مردمان هندواروپایی به تبع زیست‌بوم سرد و تاریک نخستینشان که خاطراتی از آن را ایرانیان در تصویر سرزمین بسیار سرد ایرانویج / آریاویج حفظ کرده‌اند (مینوی‌خرد، ۱۳۵۴: ۶۲؛ وندیداد، ۱۳۷۶: فرگرد ۱، بند ۲)، روشنایی و نتیجه آن یعنی گرما را فوری‌ترین، مهم‌ترین و موثرترین عامل و فاعل در زندگانی خویش می‌دیدند و از این جهت جملگی به انبوهی از ایزدان و ایزدمردمان از جنس روشنایی باور داشتند از قبیل هرمزده، میتره، آذر، تشر، تیشی، دی، یم / جم، ثور<sup>۳</sup>، زئوس<sup>۴</sup> و ژوپیت<sup>۵</sup>. میرچا الیاده<sup>۶</sup> و کلود لوی استراوس<sup>۷</sup> بر این باورند که میان اسطوره‌ها، خویشاوندی‌های بنیادین هست و اسطوره‌های اقوام هم‌تبار، از اسطوره‌هایی دیرینه‌تر و مشترک در عصر نیای آن اقوام برآمده و جدا شده‌است (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴؛ لوی استراوس، ۱۳۸۰: ۱-۶۲). بر این اساس، انبوه ایزدان و ایزدمردمان روشنایی در میان تبارهای هندواروپایی، می‌بایست اصلی یگانه داشته‌باشند و آن اصل یگانه، احتمالاً آسمان آفتابی یا خود آفتاب بوده‌است که نیاز بزرگ هندواروپاییان در سرزمین‌های نخستینشان بوده‌است. آرکا<sup>۸</sup>، ایزد آسمان روشن در سنسکریت (جلالی نائینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۷۶)، به جهات گوناگون لفظی و محتوایی با «کمان» (Arcus در لاتین / Arch در انگلیسی / Arc و Arco در زبان‌های رومی‌تبار. مقایسه شود با «عرش» در عربی) در پیوند بوده‌است. در حقیقت، خدا برای هندواروپاییان باستان، تصویری در هم‌تنیده از روشنایی، آسمان و کمان بوده‌است و این کمان، محل اتصال دو تصور آسمان و روشنایی بوده‌است که از یک سو، شکل آسمان را و از سوی دیگر ماهیت روشنایی را که پرتاب شدن تیرهای اشعه و آذرخش بوده، تصویر می‌کرده‌است. آسمان روشن، کمان یا در چهره پیکرینه‌اش کمان‌داری انگاشته‌می‌شده که با پرتاب کردن تیرهای روشنایی که اجزایی از تن اوست، با تاریکی می‌ستیزیده و آن را از مرز میهن‌های

3. Thor

4. Zeus

5. Jupiter

6. Mircea Eliade

7. Claude Levi-Strauss

8. Arka

هندواروپاییان دور می‌داشته‌است. در هر دو سوی شرقی و غربی سرزمین‌های هندواروپاییان، ایزدان پرتاب‌گر روشنایی حضور دارند و این حضور مشترک، ما را بر آن می‌دارد که به ایزدی نخستین مشترک با ماهیت «ایزد روشنایی پرتاب‌گر» یا «ایزد روشنایی کمان‌دار» در میان هندواروپاییان باستان باور داشته‌باشیم و این ایزد با گذر روزگار، در تبارهای هندواروپایی، تجلیات بسیار می‌یابد که یکی از آنها، آرش است. تقارن یادکرد آرش با تشر در *اوستا*، بی‌دلیل نیست و ناظر به خاستگاه مشترک این دو، یعنی ایزد روشنایی پرتاب‌گر است که آب می‌فزاید و مرز می‌نماید. تشر، باران بارید و مرزها را پیدا کرد (بندمش، ۱۳۸۰: ۷۰). در *اوستا*، تشر (تیر) از ایزدان روشنایی آب‌فزا است (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریش، کرده یکم، بند ۲) و در نبرد با آپوش (در *اوستایی*: apaōša به معنی پوشاننده آب) است که از دیوان تاریکی آب‌اوبار است (همان: کرده ۶، بند ۲۸). تشر در این نبرد، زین‌افزاری به کار می‌گیرد که بی‌تردید از خانواده پرتابه‌هاست، زیرا نقش او در پیکره مرد کمان‌دار با تیر بر سکه‌های هندوسکایی هست (کارنوی، ۱۳۸۳: ۱۴) و اساساً زین‌افزار ایزدان روشنایی در میان همه اقوام هندواروپایی از جمله ایزد تیر<sup>۹</sup> و ثور<sup>۱۰</sup> در اقوام اسکاندیناوی از جنس پرتابه‌هاست (Turville-Petre, 1964: 81)، گاه تیر و گاه نیزه و گاه آنچه پرتابه نیست مانند چکش و گرز، اما آنها را هم پرتاب می‌کنند. این می‌باید باوری برگرفته از شعاع تابش روشنایی / آذرخش باشد که از متن آسمان روشن یا به طور دقیق‌تر از آفتاب پرتاب می‌شود و دیوان تاریکی را می‌سپوزد. ایزد میترا نیز که نام‌دارترین ایزد روشنایی اساطیر ایرانی است، زین‌افزارهای بسیار در گردونه خویش دارد که برخی از آنها پرتابه‌اند مانند تیر و نیزه و برخی نیز اصالتاً پرتابه نیستند مانند چکش و گرز، اما میترا همه آنها را پرتاب می‌کند (یشت‌ها، ۱۳۷۷: مهریش، کرده ۳۱، بندهای ۱۲۷-۱۳۲). نگاره میترا کمان‌دار در ویرانه‌های دوراوپوس در سوریه (ورمازن، ۱۳۸۷: ۳۷) هنوز برجاست. اما این ایزدان چه چیزی را پرتاب می‌کردند؟ بدیهی است که ایزدان روشنایی، اشعه روشنایی را که پاره‌های تن آنان است، پرتاب می‌کردند. این انگاره، موجب افزوده‌شدن ویژگی‌ای دیگر به ایزدان روشنایی شده که مطابق آن، این ایزدان، پاره‌های تن خویش را فدا می‌کنند یا به تعبیر دیگر، تن خویش را به پاره‌پاره شدن می‌سپارند تا زندگانی در جهان روشنی تداوم یابد. این

<sup>9</sup>. Tyr

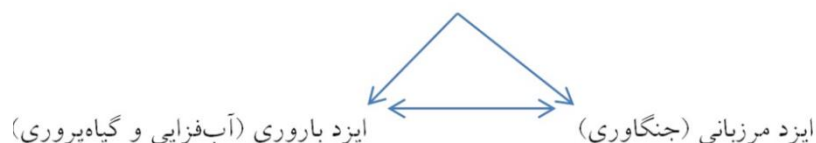
<sup>10</sup>. Thor

معنی در سرگذشت بسیاری از ایزدان روشنایی هندواروپایی به رمز یا به تصریح آمده است، مانند ایزد اسکاندیناوی / ژرمنی / انگلوساکسونی تیر (Orel, 2003: 408) که تن خویش را به پاره شدن می سپارد تا گرگ غول آسای فریر<sup>۱۱</sup> را به زنجیر کشد (sturluson, 2014: 34; Dumezil, 1988: 142). آرش و جم نیز که از ایزدان و ایزدمردمان روشنایی اند، پاره پاره شدند.

ایزد روشنایی هندواروپایی در عصر هندوایرانی دو خویش کاری دیگر را نیز در خود برجسته می سازد: آب فرایی و مرز نمایی. ظاهراً پس از خویش کاری روشنایی، برجسته شدن این دو خویش کاری تازه، نتیجه مقتضیات اقلیم تازه ای است که هندوایرانیان در آن مسکن گرفتند. هندوایرانیان که از یک سو در کشاکش با بومیان هند و ایران بودند و از سوی دیگر از کشتزارها و چراگاه هایشان در برابر امواج از پس آینده هم تبارانشان دفاع می کردند، همواره با چرخه پدید شدن و ناپدید شدن مرزها مواجه بودند. نیز این مردمان، چنان شیفته گیاه بودند که خود را نژاد کاشف کشاورزی باور داشتند (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۵۴). آریاییان چون در پی نیاز بزرگشان یعنی گرما و روشنایی، راهی سرزمین های گرم تر و روشن تر شدند (وندیاد، ۱۳۷۶: فرگرد ۲، بندهای ۸-۱۹)، بنا به خوی ستورپروری و کشاورزی، در مسکن جدیدشان دژهایی به نام «ور» می ساختند که مجموعه هایی مسکونی - کشاورزی - دامداری بود و آن را به انواع ستور و گیاه می آکنند (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۸۰). بقای این ورها از یک سو به مرزبانی ورها و از سوی دیگر به تأمین آب وابسته بود و ضرورت تأمین آب در سرزمین های گرم و روشن تازه، محسوس تر شده بود. به تبع این نیاز سه گانه (روشنایی، آب، مرز)، ایزد مطلق نیز از نظر آنان، تلفیق واحدی از سه ایزد روشنایی، نگاهبان مرزها و فراینده آبها بود و این، اساس نظریه ژرژ دمزیل با نام «ایزدان سه گنش آریایی» است (ر.ک: Dumezil, 1952؛ دمزیل، ۱۳۵۴). در حقیقت پی رنگ اسطوره آرش به مانند اسطوره های میتره، تشر، آذر، ویشنو، شیوا و بسیاری دیگر از ایزدان آریایی، تکرار اسطوره ایزد سه گنش آریایی است که با تیرهای روشنایی خویش، دیوان را که آب و مرز را می بلعند، پس می راند و آب را باز می آورد و مرز را بازمی نماید (نیز در این باره، ر.ک: واشقانی فراهانی، ۱۳۹۹).

11. Fenrir

ایزد روشنایی (روحانیت و پادشاهی)



خوبش‌کاری سه‌گانه ایزدان آریایی: هسته مضمونی اسطوره آرش و دیگر ایزدان روشنایی. روشنایی به مرزبانی و باروری نیرو می‌دهد. مرزبانی و باروری نیز از هم نیرو می‌گیرند و به هم نیرو می‌دهند.

### ۳- داستان آرش کمانگیر در تبادل و گفت‌وگو با داستان زاب طهماسب

اگر بخش اساطیری شاهنامه، سرگذشت شاه-ایزد آریایی با چهره‌های متعدد و متنوع‌ش باشد، می‌توان در ورای چهره شاهان شاخص این دوره از قبیل کیومرث، جم، فریدون و زاب، تکرار یک روایت ثابت اما با تصویرپردازی متفاوت را تشخیص داد: چرخه برآمدن و فرو شدن مداوم روشنایی که چون برمی‌آید، مرزهای میهن آریایی را بازمی‌نماید و آب و گیاه را باز می‌آورد و چون فرو می‌شود، تاریکی بر زمین چیره می‌شود، مرزهای میهن آریایی در هم می‌ریزد، آب سرد می‌کشد و گیاه می‌پژمرد تا نوبتی دیگر که خورشید فرّه در پیکره شاه-ایزدی دیگر، روشنی آغاز کند و چرخه تکرار شود. داستان آرش نیز در دستگاه اساطیر آریایی، اجرایی از همین روایت است. اسطوره ایزد روشنایی مرزهای آب‌فزا، بارها و زنجیره‌وار در بخش اساطیری شاهنامه تکرار شده‌است و در بخشی که انتظار حضور آرش می‌رود، یعنی در عصر فترات اواخر روزگار منوچهر تا انتهای روزگار زاب نیز بی‌آنکه نامی از آرش باشد، حضور دارد و ایفای نقش می‌کند و قالب آن، پادشاهی زاب طهماسب است. اسطوره ایزد روشنایی آب‌فزای مرزها، پیش‌تر از روزگار زاب نیز در قالب پادشاهی کیومرث، جم و فریدون روایت می‌شود و پس از آن نیز در قالب‌هایی چون پادشاهی کیقباد و کیخسرو نقل می‌شود، اما آن بازه زمانی که مطابق با روزگار زندگانی آرش باشد، روزگار فترات اواخر پادشاهی منوچهر تا انتهای پادشاهی زاب است.

زاب/ زَو (در اوستا: اوزَوَ Uzava)، پسر طهماسب منوچهر، واپسین پادشاه پیشدادی، هنگامی به پادشاهی نشست که افراسیاب بر ایران چیره شده بود. او پیرسر بود و پس از پنج سال پادشاهی، در هشتاد سالگی زندگانی را بدرود گفت. دستاورد بزرگ پادشاهی او راندن افراسیاب، تجدید مرزها و بازآوردن آب و گیاه به ایران از پس خشک‌سالی مهیب بود (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۲۷-۳۲۹). داستان پادشاهی زاب طهماسب، نمونه‌ای از اسطوره ایزد روشنایی مرزهای آب‌فراست و به لحاظ زمانی مطابق با مقطعی است که انتظار داستان آرش را داریم. زاب، پادشاهی پیرسر و سخت‌خداپرست (همان: ۳۲۷) و دارای مقام معنویت و روحانیتی بود که برای آرش نیز مانند آن نقل شده است: آرش، پیری (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۹۰) «شریف و حکیم و دین‌دار بود» (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۴۹، ۲۵۰) و این روحانیت، رأس نخست خویش‌کاری‌های ایزد روشنایی در نظریه ایزدان سه‌کنش آریایی است. آرش، مرز و آب را به ایران بازآورد و زاب نیز پس از یک دوره اشغال و خشک‌سال به پادشاهی نشست و با راندن افراسیاب از ایران، مرز را بازیافت و آب و گیاه را به ایران بازآورد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۵، ۸۶؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۴، ۳۵؛ دینوری، ۱۳۴۶: ۱۱؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۱/ ۲۲۷؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/ ۵۵۲؛ ابن اثیر، ۱۳۴۷: ۲۴؛ فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۲۸، ۳۲۹). افراسیاب، دیو خشک‌سال است و هربار تاختن او به مرزهای ایران و ناپدید شدن مرزها، با ناپدید شدن آب‌ها و بروز خشکی، همراه بود (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۴، ۳۵؛ ابن اثیر، ۱۳۴۷: ۲۵) و راندن افراسیاب و بازیافتن مرزهای ایران، همواره با بارش باران و جوشش چشمه‌ها و کاریزها و جاری شدن رودها همراه بود. از این جهت، افراسیاب، از خانواده دیوان آب‌اویار (در بندکننده آب) مانند اپوش و وریتره است که با ایزدان روشنایی آب‌فزای هندوایرانی در نبرد بودند. راندن افراسیاب و بازیافتن مرزهای ایران و بازآوردن آب و گیاه در روایت شاهنامه با پیمانی از پس نبرد، تحقق می‌یابد (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۳۲۷، ۳۲۸) و این با داستان آرش و راندن افراسیاب با پیمانی از پس نبرد، مناسبت دارد، اما در برخی روایت‌های زندگانی زاب، رأس دوم مثلث ایزد روشنایی یعنی خود نبرد و جنگاوری برجسته‌تر می‌شود: زاب «افراسیاب را بسپوخت و باران آورد» (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۴). هرچند که سپوختن گاه به معنای راندن نیز هست، معنی اصلی آن، سوراخ کردن است. سپوختن زاب، افراسیاب را که افزون بر مینوی خرد در دیگر منابع از قبیل بندهش (۱۳۸۰: ۱۳۹) نیز آمده است، راندن افراسیاب است با حفظ اشاراتی به صورت دیرینه‌تر این اسطوره که به موجب آن، ایزد روشنایی با تیر

انداختن و سوراخ کردن ابر/ دیو/ اژدها، آب‌های در بند شده را رها می‌سازد تا با بارش باران، مرزها پدید شوند. بدین ترتیب، زاب نیز در گروه ایزدان کمان‌داری جای می‌گیرد که با سنیدن دیو تاریکی، آب‌ها را آزاد می‌سازند و مرزها را باز می‌یابند. در ادامه برخی روایت‌های صریح را در این باره با مرکزیت زاب، مرور می‌کنیم.

#### ۴- گشت اسطوره‌ آرش به داستان پادشاهی زاب، پدیده‌ای کهن‌تر از شاهنامه

اسطوره‌ آرش در *اوستا* و در متون هندی باستان حضور دارد و ریشه آن به روزگار هندواروپایی باستان بازمی‌گردد، اما از چه زمانی این اسطوره وارد تبادل با اسطوره پادشاهی زاب طهماسب می‌شود و ایزد روشنایی آب‌فزای مرزنا در سلسله طولی علل و اسباب، میان آرش پهلوان و زاب پادشاه، آغاز رفت‌وآمد می‌کند؟ مقدمات این گشت اساطیری، دست‌کم از دوره ایرانی میانه فراهم شده‌است و در دوره ایرانی نو، روایتی آشنا بوده و احتمالاً همین روایت به فردوسی رسیده‌است و به همین سبب، درست در همان مقطع که آرش، افراسیاب را می‌راند و مرز و آب را بازمی‌آورد، در شاهنامه فردوسی، زاب این نقش را برعهده می‌گیرد. گشت اسطوره‌ آرش به زاب در دو گروه از منابع، ظهور یافته‌است. در گروه نخست، گشت اساطیر از جنس جابه‌جایی در زمان است و اسطوره تیراندازی از روزگار منوچهر به روزگار زاب و حتی بعدتر منتقل شده‌است و گروه دوم، از جنس پیکره‌گردانی است و اسطوره تیراندازی به جای پیکره آرش مستقیماً در پیکره زاب، تجلی می‌یابد.

#### ۴-۱- جابه‌جایی اسطوره آرش در زمان

گذشته از متونی که زمان تیر انداختن آرش را در روزگار منوچهر می‌دانند، ثعالبی در یکی از روایت‌هایش از راندن افراسیاب، این رخداد را به زمان زاب طهماسب می‌داند. در روایت ثعالبی، تیر را زاب ساخت، اما آرش به فرمان او انداخت (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۹۰). دینوری (۱۳۴۶: ۱۱) و ابن مسکویه (۱۳۷۳: ۹۵) نیز همین روایت را نقل می‌کنند، اما با یک نکته دقیق اساطیری، یعنی ذکر واژه سپوزیده/ سُنْبیده شدن افراسیاب. مطابق روایت دینوری و ابن مسکویه، آرش، تیر را نه به سوی مرز بلکه به خود افراسیاب انداخت و سینه یا حلق او را با تیر شکافت. این روایت، هم‌تبار است با آن روایت‌های کهن‌تر فارسی میانه که مطابق آن، زاب، افراسیاب را

سپوخت و باران آورد (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۴؛ بندهش، ۱۳۸۰: ۱۳۹). این نشان می‌دهد که آرش و زاب، پیوسته در حال تبدیل و تبدل به هم بوده‌اند و اسطوره ایزد روشنایی که دیو تاریکی و خشک‌سال را می‌سنبد و می‌سپوزد، گاه به پهلوان منسوب می‌شود و گاه در سلسله طولی اسباب، بالا می‌رود و به پادشاه منسوب می‌شود.

جابه‌جایی زمانی در روایت تیرافکنی، با بُعد بیش‌تر نیز اجرا شده‌است و در تاریخ‌گزیده، این رخ‌داد به زمان کیقباد منسوب است و آرش تیرافکن، پسر اوست (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۷). هرچند که این جابه‌جایی به احتمال زیاد، نتیجه اشتباه شدن نام آرش کمان‌گیر با نام دو پسر کیقباد است که هر دو آرش بودند، اما گویای حقیقتی دیگر نیز هست؛ کیقباد، خود نیز از ایزدان روشنایی باران‌آور مرزنامست، زیرا از کوه آمد و افراسیاب را راند و آب و گیاه را به ایران باز آورد (گردیزی، ۱۳۴۷: ۹؛ ابن اثیر، ۱۳۴۷: ۲۷).

#### ۴-۲- پیکره‌گردانی اسطوره ایزد روشنایی کمان‌دار از آرش به زاب

گاه، گشت اسطوره از جنس پیکره‌گردانی است و اسطوره ایزد روشنایی، مستقیماً در پیکره زاب تجلی می‌یابد. در متنی پهلوی می‌خوانیم که افراسیاب، هفت سال منوچهر را در کوه، حصار داد و از شومی او در ایران باران نبارید. پس اورمزد بر زبان ایزد اسفندارمذ، منوچهر را پیام داد که زاب را نزد افراسیاب بفرستد و زاب چون به افراسیاب رسید، با او به تیر افکندن پیمان کرد و آن سان که اسفندارمذ گفته‌بود، در روز تیر از ماه تیر، نام اورمزد به زبان آورد و تیر انداخت و ایزد باد آن تیر را به فرمان اورمزد تا جیحون برد و در آن روز باران بیرون از اندازه بارید و مردمان جشن گرفتند (بررسی دستنویس م. او ۲۹، ...، ۱۳۸۷: ۳۶۲-۳۶۷). این متن پهلوی، به رغم برخی آثار نوبودگی، بازنویسی متنی کهن‌تر از زبان پهلوی است. به لحاظ ساختار روایت نیز با روایتی به شدت اساطیری مواجهیم، زیرا حضور ایزدان و مداخله‌شان در زندگانی مردمان، بسیار پررنگ است. از این لحاظ، زمان شکل‌گیری این روایت، بسیار دیرینه است و چنان‌که مشاهده می‌شود، اسطوره ایزد روشنایی به جای ظهور در پیکره آرش، در پیکره زاب، اجرا می‌شود. در این متن، با همان روایت متداول اسطوره آرش که در منابعی چون آثارالباقیه (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۴۹، ۲۵۰) نقل می‌شود، مواجهیم که این بار به تمامی به زاب منسوب

شده است. با نظر به این متن پهلوی و روایت مینوی خرد که زاب، افراسیاب را می سپوزد و باران می آورد، تبادل و تبدل اسطوره‌های زاب و آرش دست کم از دوره ایرانی میانه رواج داشته است و در دوره ایرانی نو نیز به گواهی روایت‌های دینوری، ابن مسکویه و ثعالبی، روایتی آشنا بوده است و این دو اسطوره، بدیل هم و روایتی از اسطوره ایزد روشنایی دانسته می شدند که با افکندن تیر و سپوختن دیو-ژدهای تاریکی، آب و مرز را به میهن‌های آریایی باز می آورده است. بر این اساس، نیامدن نام آرش در آن موضع از شاهنامه که انتظارش می رود نیز به سبب خویشاوندی روایت شاهنامه و این دسته از منابع است و روایت شاهنامه را باید نتیجه تبادل و تبدل اسطوره آرش و اسطوره زاب دانست که دست کم از دوره ایرانی میانه، نمونه داشته است.

### نتیجه گیری

آرش از گروه ایزدان روشنایی آب‌فزای مرزنامای هندوایرانی است که نشانه‌های حضور او در اسطوره‌های هندواروپایی نیز تشخیص پذیر است. نام و یاد و نقش این ایزد در میان تبارهای هندوایرانی شهرت و محبوبیت بسیار داشته است، با این حال، شاهنامه فردوسی از نام آرش در آن بازه زمانی که انتظارش می رود، خالی است و همین موجب شده است که شاهنامه پژوهان، دلایلی چند برای این مسئله ذکر کنند. آنچه در این مقاله، پیشنهاد و بررسی شد، این است که بی توجه به حضور و غیاب نام آرش، پی‌رنگ اسطوره او تحلیل و سپس در شاهنامه جست‌وجو شود. آرش از گروه ایزدان روشنایی آب‌فزای مرزنا و هم‌خانواده انبوهی از ایزدان و ایزدمردمان آریایی چون میثره، تشر، ویشنو، جم، فریدون، کیقباد و کیخسرو است. این ایزد در اساطیر هندوایرانی و از جمله در شاهنامه، متناوباً پس از چیرگی خشک سال و تیرگی بر میهن‌های آریایی، ظهور می کند و با پس راندن اهریمن و دیو، روشنایی، مرز و آب را باز می آورد. یکی از ادوار چیرگی خشک سال و تاریکی بر ایران و ناپدید شدن مرز و آب، دوران فترات اواخر پادشاهی منوچهر است. این دوران در شاهنامه با آمدن زاب و راندن افراسیاب و بازآوردن مرز و آب، پایان می یابد. علت یاد نشدن از آرش در این دوره که دوره زندگانی و مرگ آرش بوده است، می تواند نوع روایتی باشد که درباره این دوره زمانی در اختیار فردوسی بوده است، روایتی که حاصل تبادل و جابه‌جایی آرش و زاب بوده است. داستان زاب و آرش،



دارای یک محتوا هستند و هر دو به یک رخداد یعنی ظهور ایزد روشنایی و راندن دیو و بازآوردن آب و مرز اشاره دارند. در حقیقت، یک رخداد در سلسله طولی علل، گاه به پهلوان منسوب شده است و گاه به پادشاه. این تغییر انتساب طولی یا گشت اسطوره یا تبادل و گفت‌وگو میان دو روایت، دست کم از دوره ایرانی میانه نمونه دارد و در دوره اسلامی، روایتی آشنا و دارای نمونه بوده است. روایت فردوسی در شاهنامه را می‌توان از همین خانواده و دنباله‌ای از یک روایت فارسی میانه انگاشت که زاب، تیر انداخت و آب و مرز را بازآورد و همین روایت است که ابن مسکویه، دینوری و ثعالبی نیز به نقل آن پرداخته‌اند.

## ORCID

Ebrahim Vasheghani Farahani: <https://orcid.org/0000-0002-1180-1693>

## فهرست منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی جزری. (۱۳۴۷). *اخبار ایران از الکامل ابن اثیر*. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: دانشگاه تهران.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد. (۱۳۷۳). *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*. به تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- الیاده، میرچا. (۱۳۶۲). *چشم‌اندازهای اسطوره*. ترجمه جلال ستاری. تهران.
- بررسی دستنویس م. او ۲۹: *داستان گرشاسب، تهمورس، و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر*. (۱۳۷۸). آوانویسی و ترجمه از کتابیون مزداپور. چاپ اول: تهران: آگاه.
- بلعمی، ابوعلی محمد. (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- بندهش. (۱۳۸۰). *فرنیغ دادگی*. گزارش مهرداد بهار. تهران: طوس.

- بهار، مهرداد. (۱۳۷۳). «گفت و گو با مهرداد بهار». کلک. شماره ۵۴. صص ۲۳۳-۱۷۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). «سخنی چند درباره شاهنامه». مجموعه مقالات جستاری چند در فرهنگ ایران. صص ۷۵-۱۲۷.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۹). آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک. (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (پاره نخست: ایران باستان). پیش گفتار و مقدمه از محمد فضائلی. تهران: نقره.
- جبری، سوسن و خلیل کهریزی. (۱۳۹۱). «غیت آرش کمانگیر در شاهنامه». ادب پژوهی. شماره ۲۱. صص ۱۶۹-۱۴۱.
- جلالی نائینی، سیدمحمد رضا (۱۳۷۵). فرهنگ سنسکریت- فارسی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حمزه اصفهانی، ابو عبدالله. (۱۳۴۶). تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء). ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۸). گل رنج های کهن. به کوشش علی دهباشی. چاپ اول. تهران: ثالث.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۶). «چرا داستان آرش کمانگیر در شاهنامه نیست؟». نامه فرهنگستان. شماره ۶۱. صص ۱۶۱-۱۴۳.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۲). «دیدگاه های موبدان و شاهنشاهان ساسانی درباره ایرانشهر». نامه ایران باستان. شماره دوم. صص ۲۷-۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). «آرش شواتیر که بود». بخارا. شماره ۹۵ و ۹۶. صص ۱۷۶-۱۶۷.
- دمزیل، ژرژ. (۱۳۵۴). «ایدئولوژی تقسیم سه گانه هندواروپایی ها». ترجمه غفار حسینی. مجله نگین. صص ۲۹-۴۳.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. (۱۳۴۶). *اخبار الطوال*. ترجمه صادق نشأت. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

روایت پهلوی. (۱۳۶۷). ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

سالمیان، غلامرضا و کهریزی، خلیل. (۱۳۹۵). «تحلیل توتم خرس در ایران باستان». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. شماره ۴۳. صص ۱۸۳-۱۵۳.

ضیاءالدینی دشتخاکی و پورخالقی چترودی، مهدخت. (۱۳۹۳). «آرش کمانگیر و ویشنو». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. دوره ۲، شماره ۲. صص ۱۳۷-۱۰۵.

طاهری شهاب، سیدمحمد. (۱۳۲۵). «آرش کمانگیر و جشن تیرگان». *مجله جلوه*. شماره ۱۵ و ۱۶. صص ۱۹۷-۲۰۷.

طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.

فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه* (دفتر یکم). به کوشش جلال خالقی مطلق. نیویورک: بنیاد میراث ایران.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۸۴ / ۲۰۰۵). *شاهنامه* (دفتر ششم). به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار. نیویورک: بنیاد میراث ایران.

کارنامه اردشیر بابکان. (۱۳۶۹). ترجمه قاسم هاشمی نژاد. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

کارنوی، آلبرت جوزف. (۱۳۸۳). *اساطیر ایرانی*. ترجمه احمد طباطبایی. تهران: علمی و فرهنگی.

کریستن سن، آرتور. (۱۳۶۷). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: امیرکبیر.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۴۷). *زین‌الخبار*. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

گزیده‌های زادسپرم. (۱۳۶۶). به کوشش محمدتقی راشد محصل. تهران: موسسه مطالعات علمی و فرهنگی.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ. (۱۳۶۵). *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: شرکت علمی و فرهنگی.

لوی استراوس، کلود. (۱۳۸۰). *اسطوره و تفکر مدرن*. ترجمه فاضل لاریجانی و علی جهان‌پولاد. تهران: فروزان روز.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۴۴). *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. دو جلد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۸). «جست‌وجوی نام پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان‌نامه‌های کهن». مجموعه مقالات *نامه باستان*. به اهتمام سعید میرمحمد صادق و نادره جلالی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مینوی‌خرد. (۱۳۵۴). ترجمه احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

واشقانی فراهانی، ابراهیم. (۱۳۹۹). «داستان آرش، بازمانده ایزد روشنایی کماندار در اقوام هندواروپایی باستان». *دوفصلنامه مطالعات شبه قاره*. سال ۱۲. شماره ۳۹. صص ۲۸۲-۲۶۳. Doi 10.22111/JSR.2020.5569.

ورمازرن، مارتین. (۱۳۸۷). *آیین میترا*. ترجمه بزرگ نادرزاد. تهران: چشمه.

وندیاد. (۱۳۷۶). به کوشش هاشم رضی، چاپ اول، تهران: سوره.

هینلز، جان راسل. (۱۳۷۳). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چاپ سوم. تهران: آویشن و چشمه.

یارشاطر، احسان. (۱۳۶۸). *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (جلد سوم، بخش اول و دوم). به سرپرستی حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

یشت‌ها. (۱۳۷۷). تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود. دو جلد. چاپ اول. تهران: اساطیر.

Dumezil, G. (1952). *Les dieux Indo-europeens*. ParisL; P.U.F.

- Dumezil, G. (1988). *Mitra-Varuna: An Essay on Two Indo-European Representations of Sovereignty*. Translated by Derek Coltman. New York: Zone Books.
- Noldeke, Th. (1881).” Der best der arischen Pfeilschutzen in Avesta und im Tabari”. *ZDMG*. Bd. 35. PP.445-447.
- Orel, Vladimir. (2003). *A Handbook of Germanic Etymology*. Leiden: Brill.
- Panaino, A. (1995). *Tistrya: The Iranian Myth of the star Sirius*. (Part2). Roma: Istituto Italiano Per il Medio ed Estremo Oriente.
- sturluson, S. (2014). *Gilfaginning*. Geirmundur Orri Sigurdsson.
- Turville-Petre, E.O.G. (1964). *Myth and Religion of the North: The Religion of Ancient Scandinavia*. Westport : Praeger.

## References

- Bahar, Mehrdad. (1994/ 1373sh). “Goftogoo ba Mehrdad e Bahar”. *Kelk* magazine. vol. 54. pp. 170-233.
- \_\_\_\_\_. (1997/ 1376sh). “Sokhani chand darbareye Shahname”. *Majmooe maghalat e jostari chand dar farhang e Iran*. PP. 75- 127.
- Bal'ami, Abu Ali Mohammad. (1974/ 1353sh). *Tarikh e Balami*. Correction of Mohammad Taqhi Bahar. by Mohammad Parvin Gonabadi. Tehran: Zwwar.
- Barrasi dastnevis e M.O29: dastan e Garshasb, Tahmouras, o Jamshid e gelshah o matnhaye digar*. (1999/ 1378sh). By Ktayoon e mazdapour. First edition. Tehran: Agah.
- Bondaresh*. (2001/ 1380sh). Farnbagh Dadegi. Translated by Mehrdad e Bahar. Tehran: Tous.
- Birooni, Aboorayhan. (2010/ 1389sh). *Asarolbaghieh*. Translated by akbar danaseresh. Tehran: Amir kabir.
- Carnoy, A.J. (2004/ 1383sh). *Asatir e irani*. translated by Ahmad Tabataba'i. Tehran: Scientific and Cultural.
- Daryaei, Touraj. (2003/ 1382sh). “Didgahhaye moobadan o shahanshahan e sasani darbareye Iranshahr”. *Nameye Iran e bastan*. Vol.2. pp. 19-27.

- \_\_\_\_\_. (2013/ 1392sh). *Arash e Shivatir*. Bokhara, Nos. 95 and 96. pp. 167-176.
- Dinevari, Abu Hanifa Ahmad ebn Dawood. (1967/ 1346sh). *Akhbarotteval*. Translated by Sadegh e Nashatt. Tehran: Bonyad e farhang e Iran.
- Dumezil, Georges.(1975/ 1354sh). “Ideologhi e taghsime seganeye hendooropaeha”. Translated by Ghaffar e Hosseini. *Negin Magazine*. pp. 29-43.
- Ebn e asir, Ezzoddin Abolhasan Ali jazari. (1970/ 1349sh). *Akhbar e iran az alkamel e Ebn e asir*. Translated by Mohammad Ebrahim e Bastani e Parizi. Tehran: Tehran University.
- Ebn e meskawayh, Aboo ali Ahmad. (1994/ 1373sh). *Tajarebolomam fi akhbar e mollokel arab val ajam*. By Reza anzabinejhad & Yahya Kalantari. Mashhad: Mashhad university.
- Eliade, Mircea. (1983/ 1362sh). *Chashmandazhaye ostoore*. Translated by Jalal e Sattari. Tehran: Thought of the Day.
- Ferdowsi, Abolghasem. (1987/ 1366sh). *Shahname* (vol.1).by Jalal e Khaleghi e motlagh. New York: Bibliotheca persica.
- \_\_\_\_\_. (2005/ 1384sh). *Shahname* (vol.6). by Jalal e Khaleghi e motlagh & Mahmoud e Omidsalar. New York: Bibliotheca persica.
- Gozidehaye zadsparm*. (1987/ 1366sh). by Mohammad Taghi e Rashed e Mohassel, Tehran: Moasseseye motaleat e elmi o farhangi.
- Hamzeye Esfahani. (1967/ 1346sh). Abu Abdollah Hamze ibn Hasan. *Tarikh e payambaran va shahan (Seni Molook el arz e val anbiya)*. translated by Ja'far She'ar. Tehran: Iran Culture Foundation.
- Hinnells. John Rossell. (1994/ 1373sh). *Shenakht e asatir e iran*. Translated by zhale Amouzgar & Ahmad e Tafazzoli. Tehran: Avishan & Cheshme.
- Jabri, Sousan & Khrizi, Khalil. (2012/ 1391sh). “Raz e gheybat e Arash e kamangir dar Shahname”. *Adabpazhoohi magazine*. Vol. 21. pp. 141-169.
- Jalali e Naeini, Mohammadreza. (1996/1375sh). *Farhang e saskrit- farsi*. Tehran: Pajhooheshgah e oloom e ensani o motaleeat e farhangi.
- Karnameye ardeshir e babakan*. (1990/ 1369sh). Translated by GHasem e Hasheminejhad. Tehran: Nashr e markaz.

- Khaleghi e motlagh, jalal. (2009/ 1388sh). *Gol e ranjhaye kohan*. By Ali dehbashi. First edition. Tehran: sales.
- Khatibi, Abolfazl. (2017/ 1396sh). “Chera dastan e Arash e kamangir dar Shahname nist?”. *Nameye farhangestan*. Vol.61. pp.143-161.
- Lévi-Strauss, C. (2001/ 1380sh). *Ostoore va tafakkor e modern*. Translated by Fazel e Larijani and Ali e Jahanpoolad. Tehran: Forozan rooz.
- Lukonin, Vladimir G. (1986/ 1365sh). *Tamaddon e Iran e sasani*. Translated by Enayat Allah e Reza. Tehran: Sherkat e elmi o farhangi.
- Mashkur, Mohammad Jawad. (1999/ 1378sh). *Jostojooye nam e padeshahan e ashkani dar Shahname va pahlavannamehaye kohan*. Mjmooe maghalat e nameye bastan, , by Saeed e MirMohammadSadegh and Nadere Jalali, Tehran: Pazhooheshgah e oloom e ensani va motaleat e farhangi.
- Masoudi, Abolhasan Ali ebn Husayn. (1965/ 1344sh). *Morooj Al-zahab*. Translated by Abolghasem e Payandeh. Two volumes. Tehran: Translation and Publishing House.
- Minooye kherad*. (1975/ 1354sh). Translated by Ahmad e Tafazali. Tehran: Bonyad e farhang e Iran.
- Mostowfi, Hamdollah. (1983/ 1362sh). *Tarikh e gozide*. by Abdolhossein Navaie. First Edition. Tehran: Amir Kabir.
- Ravayat e Pahlavi*. (1988/1367sh). Translated by Mahshid e Mirfkhrazi. Tehran: Moasseseye motaleat va tahghihat e farhangi.
- Saalabi, Aboomansour Abdolmalek. (1989/ 1368sh). *Tarikh e saalabi mashhoor be ghorar e akhbar e molook alfors va siyarehem (part1: ancient Iran)*. By Mohammad Fazaeli. Tehran: Noghre.
- Salemian, Gholamreza and Kahrizi, Khalil. (2016/ 1395sh). *Tahlil e totem e khers dar Iran e bastan*. Faslnameye adbiat e erfani va ostooreshenakhti. No. 43, pp. 153-183.
- Tabari, Mohammad ebn e jarir. (1983/ 1362). *Tarikh e tabari*. Translated by Abolghasem e Payande .Tehran: Asatir.
- Tafazzoli, Ahmad. (1997/ 1376sh). *Tarikh e adabiat e Iran e pish az eslam*. by Zhaleh Amoozqar. Tehran: Sokhan.
- Taheri shahab, Sayyed mohammad. (1946/ 1325sh). “Arash e kamangir o jashn e tirgan”. *Jelve magazine*. Vol 15&16. Pp. 197-207.

- Vasheghani Farahani, Ebrahim. (1399). “Dastan e arash, bazmaandeya ostooreya izade rowshanaei e kamandar dar aghvam e hendooroopei e bastan”. *Faslnameye motaleaat e shbh e gharre*. Vol 12. No39. Pp 263-282. Doi 10.22111/JSR.2020.5569.
- Vermaseren, M. (2008/1387sh). *Aein e Mitra*. Translated by Bozorg e Naderzade. Tehran: Cheshmeh.
- Yarshater, Ehsan. (1989/ 1368sh). *Tarikh e iran az seloukian ta foroopashi e dowlat e sasani (vol 3, part 1&2)*. By Hasan e Anoushe. Tehran: Amir kabir.
- Yashtha*. (1998/ 1377sh). Translated by Ebrahim e Poordavood. Two Volumes. First Edition. Tehran: Mythology.
- Ziaoddini e Dastkhaki, Ali & Pourkhalaghi e Chartrodi, Mahdokht. (2014/ 1393sh). *Arash e Kamangir va Vishnu, Pazhooheshhaye adabiat e tatbigi*. Period 2. Number 2. Pages 105-137.